

## بررسی نمونه‌های فهلویات در شعر شاعران تبریز

سعید طرزمی \*

عبدالله طلوعی آذر \*\*

### چکیده

به اشعاری که بیشتر در قالب دوبیتی به گویش نواحی غرب، مرکز و شمال ایران سروده شده، فهلویات می‌گویند. در طول تاریخ، افزون بر فارسی، به‌عنوان زبان مورد قبول سراسر ایران‌شهر یا ایران بزرگ و نیز سرایش شعر به آن، زبان‌های منطقه‌ای و محلی نیز فعالیت‌های ادبی خود را داشته‌اند. منطقه آذربایجان فعلی جزو مناطقی است که زبان پهلوی آذربایجان در قرون گذشته در آن رواج داشته است و مردم منطقه، ضمن تکلم به پهلوی آذربایجان، فهلویاتی نیز به این زبان سروده‌اند. هدف این مقاله، در ابتدا، بیان تعریفی از فهلویات و سپس معرفی شعری است که در تبریز به این زبان شعر سروده‌اند. به‌منظور یافتن شناخت اندکی با ویژگی‌های این زبان و اشعار سروده شده به آن، نمونه‌هایی از این اشعار فهلوی بررسی می‌شود.

**کلیدواژه‌ها:** فهلویات، زبان پهلوی آذربایجان، شعرای تبریز، زبان‌های محلی

تاریخ دریافت: ۹۸/۱/۱۷ تاریخ پذیرش: ۹۸/۵/۱۳

\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه (نویسنده مسنول) / saeedtarzami.1366@yahoo.com

\*\* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه / a.toloeiazar@urmia.ac.ir

## مقدمه

ایران از تنوع زیادی در حوزه زبان برخوردار است. در کنار زبان فارسی، زبان‌های دیگری، هر کدام با ادبیات و آثار شفاهی و مکتوب خاص خود، در مناطق مختلف به‌عنوان زبان‌های محلی به کار رفته است. شماری از این زبان‌ها همچنان به حیات خود ادامه داده‌اند و به مرور بر منابع مکتوب و شفاهی گویشوران آن‌ها افزوده می‌شود؛ اما تعداد دیگری از آن‌ها به علل مختلف تاریخی، جغرافیایی و اجتماعی یا کاملاً از بین رفته‌اند یا در خطر انقراض هستند. از جمله زبان‌هایی که بر اساس یافته‌های پژوهشگران، در قرن‌های گذشته در منطقه شمال‌غرب ایران و به‌ویژه آذربایجان (به مفهوم تاریخی و جغرافیایی آن) رواج داشته، شاخه‌ای از زبان پهلوی موسوم به پهلوی آذربایجان است که بیشتر به «آذری» شهرت دارد. بر اساس یافته‌های برخی از پژوهشگران حوزه تاریخ زبان، آذری برای چندین قرن در منطقه آذربایجان مورد استفاده بوده است و اشعاری نیز از شعرای آذربایجان به این زبان در متون مختلف دیده می‌شود.

انگیزه نگارش مقاله حاضر تلاش شماری از ارباب اندیشه در سال‌های اخیر در جهت بی‌رنگ کردن سابقه حضور مظاهر ایران باستان (از جمله زبان پهلوی) در آذربایجان قرون گذشته است. این تلاش در کسوت دفاع از هویت مستقل آذربایجان خود را نشان می‌دهد. با وجود این، اسناد و قرائن تاریخی این دیدگاه یک‌سونگرانه را تأیید نمی‌کند. نمونه این اسناد مقداری از سروده‌های شاعران تبریزی است که اصطلاحاً «فهلویات» خوانده می‌شوند. از آنجا که به اشعاری که به زبان‌های محلی باقیمانده از زبان پهلوی در دوره حیات زبان فارسی دری سروده شده، «فهلویات» گفته می‌شود، در این مقاله نیز همین عنوان برای معرفی اشعار باقی‌مانده به این زبان در میان شعرای تبریز استفاده شده است.

## بیان مسئله

هدف این مقاله، معرفی نمونه‌های اشعار باقی‌مانده از زبان پهلوی آذربایجان (آذری) در تاریخ شعر تبریز است. وجود چنین زبانی هیچ تناقضی با حضور ترکی به‌عنوان زبان

امروزی مردم آذربایجان ندارد که زبانی مستقل با ادبیات مربوط به خود است. در حوزه جغرافیایی آذربایجان، زبان پهلوی آذربایجان (آذری) و نمونه‌های باقی مانده از آن، بخشی از ادبیات این سرزمین را شکل می‌دهد و بررسی سیر تطور شعر و حتی نثر این منطقه بدون در نظر گرفتن این زبان، کاری ناتمام است. به همین سبب، پژوهش‌های ادبی در آثار و مواد باقی مانده از این زبان یکی از بایسته‌های تحقیقی در زمینه تاریخ ادبیات آذربایجان است. این مقاله نخست فهلویاتی از چهار شاعر تبریزی، یعنی محمد کججانی، عبدالمجید تبریزی، همام تبریزی و شمس مغربی را معرفی می‌کند. سپس، وضعیت فهلویات در سفینه تبریز بررسی و در مورد انتساب یک فهلوی به شاعری به نام شیخ عبدالرحیم تبریزی و هویت این شاعر بحث می‌شود. آنگاه، بخشی از ویژگی‌های زبانی و محتوایی و این فهلویات بررسی می‌شود.

#### پیشینه تحقیق

با وجود این که بحث درباره زبان دیرین آذربایجان کم و بیش در سخنان مستشرقان و پژوهشگران غربی دیده می‌شود، اولین اثر مستدل و علمی درباره این زبان را احمد کسروی تبریزی با عنوان آذری یا زبان باستان آذربایگان نگاشته است که برای نخستین بار در سال ۱۳۰۴ شمسی در تهران چاپ شد. اهمیت کار کسروی در این بود که تلقی عامیانه یکسان‌انگاری زبان‌های آذری و ترکی آذربایجانی را مردود، و آن‌ها را دو زبان مستقل دانست.

از دیگر پژوهش‌های مهم در این زمینه می‌توان به کتاب زبان دیرین آذربایجان اثر منوچهر مرتضوی و نیز مقاله «زبان کهن آذربایجان» نوشته والتر هنینگ (ترجمه بهمن سرکاراتی) اشاره نمود. غیر از این‌ها، احسان یارشاطر و در سال‌های اخیر، علی اشرف صادقی نیز در این عرصه پژوهش‌هایی منتشر کرده‌اند. برای آشنایی بیشتر با پژوهش‌های انجام یافته در این زمینه می‌توان به کتاب زبان فارسی در آذربایجان به کوشش ایرج افشار مراجعه نمود (نک. افشار، ۱۳۹۷).

## فهلویات

«فهلویات» عنوانی است برای سروده‌ها، به‌ویژه در قالب دوبیتی، به‌گوش‌های کهن نواحی غرب، مرکز و شمال ایران. علاوه بر سروده‌ها، جملات و مفردات پراکنده بسیاری نیز به زبان فهلوی در متون فارسی و عربی نقل شده است (نک. شکوهی، ۱۳۹۶: ۱۲۶). عبدالله بن مقفع معتقد است که زبان پهلوی (پارتی) منسوب به «پهله» است و در مناطقی چون اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان کاربرد داشته است (ابن‌ندیم، ۱۸۷۲: ۱۳/۱). این نام در دوره اسلامی به صورت معرّب «فهلوی» یا «فهلویه» به کار رفت و جمع آن، «فهلویات»، عنوانی برای اشعار منطقه «پهله» خوانده شد (شکوهی، ۱۳۹۶: ۱۲۶). پهلوی، در معنی اصلی و اشتقاقی، به زبان رسمی قوم پارت اطلاق می‌شود و در بعضی متون، مرادف فارسی میانه، یعنی زبان متداول در زمان ساسانیان است (صادقی، ۱۳۵۷: ۱۰). اما این واژه در معنی دیگر، برای لهجه‌های محلی غرب ایران، یعنی لهجه‌های منطقه «فهل» یا «پهله»، به کار می‌رود که در متون عربی به صورت «فهلویه» آمده و در اشاره به اشعار محلی منطقه پهله استعمال شده است (همان: ۱۱؛ همو، ۱۳۸۹: ۲). در مجموع، این فهلویات به‌گوش‌ها و زبان‌های آذری (پهلوی آذربایجان)، تاتی، لری، همدانی، رازی، سمنانی، گیلکی، اصفهانی و تالشی سروده شده است (شکوهی، ۱۳۹۶: ۱۲۶).

## آذربایجان و زبان پهلوی

از مناطقی که زبان قدیم پهلوی یا پارتی در آن رواج داشته آذربایجان است. معمولاً فهلویات مربوط به آذربایجان را آذری می‌نامند. زبان آذری باستان از خانواده زبان‌های ایرانی غربی است که در منطقه آذربایجان رواج داشته و امروز دامنه کاربرد آن بسیار محدود شده است (نک. هنینگ، ۱۳۷۴: ۵۱-۷۲؛ ذکا، ۱۳۶۹: ۲۵۹). احمد کسروی به پیوندهای ویژه این زبان و واژگان بازمانده از زبان مادی و نیز ارتباط آن با زبان ارمنی اشاره کرده است (کسروی، ۱۳۹۰: ۷۰-۷۱). اولین قول مستند درباره این زبان از ابن‌مقفع در الفهرست ابن‌ندیم ذکر شده است. به نظر وی، زبان مردم آذربایجان، پهلوی (الفهلویه) منسوب به

«پهله» یا «فهل» است که همان سرزمین ری، اصفهان، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان را شامل می‌شود (ابن ندیم، ۱۸۷۲: ۱۳/۱). حمزه اصفهانی و خوارزمی نیز این قول را نقل کرده‌اند (یاقوت حموی، ۱۹۵۵: ۳/۹۲۵؛ خوارزمی، ۱۳۶۲: ۱۱۲). یعقوبی در کتاب البلدان (تألیف قرن سوم هجری)، «آذری» یا «آذریه» را صفتی برای مردم آذربایجان ذکر نموده است (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۴۶-۴۷).

مسعودی، مؤلف التنبیه و الاشراف، که خود گذرش به تبریز افتاده است، از زبان‌های ایرانی پهلوی، دری و آذری به‌عنوان مهم‌ترین زبان‌ها و گویش‌های ایرانی یاد می‌کند (مسعودی، ۱۳۳۸: ۷۴). بلاذری در فتوح البلدان از این زبان با عنوان «کلام اهل آذربایجان» نام می‌برد و واژه «حسان» به معنی «حائر» (= منزل و کاروانسرا) را مأخوذ از این زبان می‌داند که بنا بر نظر یحیی ذکا، همان واژه «خان» به معنی کاروانسرا در متون فارسی است (بلاذری، ۱۸۸۶: ۳۲۸؛ ذکا، ۱۳۶۹: ۲۶۰).

علی‌رغم زوال تدریجی زبان آذری پهلوی یا آذری باستان از عصر مغول به این سو، باز هم گویش‌های این زبان کاملاً از بین نرفته است و هنوز به صورت پراکنده و بیشتر به نام «تاتی» در مناطق مختلف تکلم می‌شود. زبان‌شناسان با توجه به وجود زبان تاتی و هرزنی در روستاهایی از آذربایجان شرقی، و نیز مناطق و روستاهایی از اردبیل، نمین، خلخال (کلور) عنبران، پيله‌رود و میناباد، آن را بقایایی از زبان آذری باستان می‌دانند. این زبان، با زبان تالشی نیز پیوند زیاد دارد. این گویش را، از شمال به جنوب، در نواحی زیر می‌توان مشاهده کرد:

- روستای کرنگان از توابع ورزقان در استان آذربایجان شرقی
- روستاهای کلاسور و خویترود از توابع شهرستان کلبر در استان آذربایجان شرقی
- روستای گلین قیه از توابع شهرستان مرند در استان آذربایجان شرقی
- روستای عنبران از توابع شهرستان نمین در استان اردبیل
- اغلب روستاهای شاهرود از توابع شهرستان خلخال در استان اردبیل
- تعدادی از روستاهای طارم در استان زنجان
- تعدادی از روستاهای رامند از توابع شهرستان بوئین‌زهرا در استان قزوین

- منطقه تالش در جنوب جمهوری آذربایجان
  - اشتهاوردی از توابع شهرستان اشتهاورد در استان البرز
- هنینگ نیز در مقاله «زبان کهن آذربایجان» به بخشی از بقایای این زبان در مناطقی از آذربایجان اشاره می‌کند (هنینگ، ۱۳۷۴: ۵۱-۵۳؛ نیز نک. کسروی، ۱۳۹۰: ۴۷-۴۸).

### اشعار فهلوی شاعران تبریز

#### ۱. محمد کججانی

غیاث‌الدین محمد کججانی مشهور به خواجه شیخ و شیخ‌الاسلام تبریز در روزگار حکومت سلطان اویس و سلطان حسین جلایر زندگی می‌کرد. در دیوان کججانی که ویرایشی از آن در سال ۱۳۹۵ منتشر شد، تصویر بعضی از فهلویات او چاپ شده است (نک. کجج تبریزی، ۱۳۹۵: ۲۱۵-۲۲۲). عبدالقادر مراغی نیز یک دویتی با عنوان فهلویات از وی ثبت کرده است:

همه کیژی نهند خُشْتی بَخُشْتی      بناج چو گه دست گیژی و نیژه  
همه پیغمبران خوبی و چو کی      محمد مصطفی کیژی و نیژه

(مراغی، ۱۳۶۶: ۱۴۰/۲)

#### ۲. عبدالمجید تبریزی

وی سراینده کمتر شناخته‌شده سده هشتم هجری است. اطلاعات چندانی از وی در دست نیست. در قالب‌های مختلف قصیده، غزل، ترکیب‌بند، قطعه، مثنوی و رباعی طبع آزمایی کرده و مفاهیم و موضوعات متعددی از جمله حمد خدا، نعت پیامبر اکرم (ص)، مدح دولت‌مردان، عشق، عرفان، پند و اندرز و حکمت درون‌مایه اشعار او را تشکیل می‌دهند (قوجه‌زاده، ۱۳۹۷: ۱۹۹).

در دیوان عبدالمجید تبریزی دو بیت به زبان آذری مشاهده می‌شود:

اوی چهرت خوراکت‌ها چنان ورد [؟]      چو صبحم با دل گرم و دم سرد

(عبدالمجید تبریزی، ۱۳۹۹: ۳۰۶)

\* ترجمه: بدون چهره خورشیدگون تو که مانند گل سرخ است همانند صبح با دل آتشین و آه سرد و سوزناک هستم (قوجه‌زاده، ۱۳۹۹: ۳۵۳).

نخواهم زندگی بسی روی یارم      اوی آنان مه گل با مه وهارم  
(عبدالمجید تبریزی، ۱۳۹۹: ۳۰۵)  
البته مصرع دوم بیت بالا همان‌گونه که در ادامه نیز ذکر خواهد شد، با اندک تفاوتی در دیوان  
همام تبریزی به چشم می‌خورد.

### ۳. همام تبریزی

همام‌الدین (ابن) علا معروف به همام (تبریزی) در سال ۶۳۶ق یا به روایتی ۵۹۸ق،  
احتمالاً، در تبریز متولد شد و در ۷۱۳ یا ۷۱۴ق در همین شهر وفات یافت. از همام تبریزی  
دو نمونه شعر فهلوی به زبان آذری، یکی ضمن غزلی کامل و دیگری به شکل ملمّع، که  
بیت آخر آن به زبان آذری است، باقی مانده است:

بدیدم چشم مستت رفتم از دست	گوان وا بر دلی کویا نبی مست
دلّم خود رفت و می‌دانم که روزی	به مه‌رت هم بشی خوش یانم از دست
به آب زندگی ای خوش عبارت	لوانت لاه آچ دیل ویان بست
دمی بر عاشق خود مهربان باش	کژی سر مهر ورزی گست بو گست
اگر روزی نبینم روی خوبست	بشان شهرانره او سر زنان دست
به عشقت گر همام از جان برآید	مواژش کان یوان بمرت و وارست
گرم خاوا کری بشنم بوینی	به بویت خته بوم ژاهنام سر مست

(همام تبریزی، ۱۳۹۴: ۶۲-۶۳)

\* ترجمه:

چشم مستت را بدیدم. از دست رفتم. در حالی که می‌گفتم وای بر دلی که مست نشود.  
دلّم خود رفت و می‌دانم که به مهر تو روزی جان خوشم نیز از دست خواهد رفت.  
ای خوش عبارت! فریب لبان تو، دل و جان مرا به آب زندگی بست.  
دمی بر عاشق خود مهربان باش که مهرورزی از یک سر زشت بود زشت.  
اگر روزی روی خوب تو را نبینم دست بر سر زنان به راه شهرها خواهم رفت.  
اگر جان همام به سبب مهر تو از تن برآید مگویش که آن جوان مرد و وارست.

و یک غزل ملمع:

خیالی بود و خوابی وصل یاران  
میان باغ و یار سرو بالا  
چمن می شد ز عکس عارض او  
سر زلفش ز باد نوبهاری  
گذشت آن نوبهار حسن و بگذاشت  
خداوند اهنوز امی دوارم  
همام از نوبهار و سبزه و گل  
وهار و ول وه جانان دیم خوش بی

شب مهتاب و فصل نوبهاران  
خرامان بر کنار جویباران  
منور چون دل پرهیزگاران  
چو احوال پریشان روزگاران  
دل و چشمم میان برف و باران  
بده کمام دل امی دواران  
نمی یابد صفا بی روی یاران  
اوی یاران مه ول با مه وهاران  
(همان: ۱۳۳-۱۳۴)

\* ترجمه: بهار و گل به روی جانان خوش باشد. بی آنان نه گل باد و نه بهاران.

۴. مغربی تبریزی

ملا محمد شیرین ملقب به شمس الدین و مشهور به «محمد شیرین» بود. وی، به احتمال، در اواسط قرن هشتم و طبق بعضی اقوال در ۷۵۰ق در آمند یا آمند از توابع بلوک رودقَات تبریز و مطابق قولی دیگر در قریه نایین به دنیا آمد و در سال ۸۰۸ یا ۸۰۹ یا ۸۱۹ق در سرخاب تبریز از دنیا رفت (کربلایی، ۱۳۸۳: ۶۶/۱).

فهلویات در دیوان مغربی تبریزی:

منو گیتی بند اچ نیستی هست  
نبد اچ یان و دل نام و نشانی  
ور آن عهدین کویان بسته ها من  
بند دستی و دامانی به گیتی  
من اچ اویان کو اهنامم آورد  
مهر اچ مهروانان میشه خوش نی  
نه امروجی چما پیوندد ناد

که بد یان دلم جویان سر مست  
کوا یان من اویان عهد می بست  
من اچ اویان پیمان هیچه نشگست  
کمن انج ناددامان هازره دست  
نام چهنام من به خویشه بست  
نیجه رو مهروانی گسته بی گست  
نه امرواج دو گیتی دل چما رست



کمال دل اچ گه‌هان آن روژه ببری  
کماو نادپان دمی وی خویشه بنشست  
چو خویشم مغربی آن روژ برخاست  
کوا اویان من آن روژه پیوست  
\* ترجمه:

هنوز گیتی از نیستی هست نشده بود که دل و جان من جویان و سرمست بود.  
هنوز از دل و جان نام و نشانی نبود که حق با جان من عهد می‌بست.  
و اگر آن عهد این است که حق با من بسته من پیمان حق را هیچ نشکستم.  
هنوز در گیتی دست و دامانی نبود که من به دامن محبوب دست زدم.  
من از حقم که عشق مرا آفرید. من خود نام عشق بر خود نبسته‌ام.  
مهر زیاد از دلبران خوش نیست همچنان که اظهار مهر نیز از دلبران زشت است.  
پیوند ما و محبوب امروزی نیست و امروز دل ما از دو گیتی نرسته.  
که من آن روز از جهان دل بریدم که دمی با حق دور از خود نشستم.  
مغربی! من از سر خود آن روز برخاستم که جان من با حق پیوست

(ادیب طوسی، ۱۳۳۵: ۱۲۴-۱۲۵)

دل بچه‌نام آذر سوتمی ناد  
چشم یان اچ دو گیتی دوتمی ناد  
لاوه چهنامیر بیبهاره ببرد  
هر چه در سال‌ها اندوتمی ناد  
\* ترجمه: ای محبوب! دل به آذر عشق سوختم و چشم جان از دو گیتی دوختم. سیل عشقت به یک‌باره  
بُرد آنچه در سال‌ها اندوخته بودم (همان: ۱۲۵-۱۲۶).

ار به دریا رسم دریاه‌ته وینم  
ور به صحرا رسم صحرا ته وینم  
به جز تو هیچ کنجی نی به گیتی  
از آن هریا رسم هریا ته وینم  
\* ترجمه: اگر به دریا رسم تو را می‌بینم و اگر به صحرا رسم تو را می‌بینم. در عالم گوشه‌ای از تو خالی  
نیست. از آن رو هر کجا می‌رسم همه جا تو را می‌بینم (همان: ۱۲۶).

هرچه اویان واته دیله بشنیر  
دیله واته چو اویان نشر اژویر  
نبر گیتی که دیلم نویوان بر  
نویوانی متا گیتی برو پیر  
\* ترجمه: هرچه حق گفت دل شنید و چون حق گفته بود، دل گفته حق را از یاد نبرد. هنوز گیتی به  
وجود نیامده بود که دل من نوجوان بود؛ نوجوانی که گیتی بر او پیر آمد (همان‌جا).

نه امر و بر به گیتی و نه مشگیر / نه کوه نه کوشن و نه کشته و هیر  
 که من بژناد کوشن تو به بنداخت / که من بژگیل کوهان کرده نجیر  
 \* ترجمه: نه درخت در گیتی بود و نه کوشن! نه کشته و نه دشت، که من به کوشن ناد تخم افگندم و به  
 گردشگاه کوه‌های او شکار کردم (همان: ۱۲۷).

نه گیتی برهنه کوشن و دشت / کما چهنامه داری تومه می‌کشت  
 تومه چهنام اما آورده بین بوم / اما رنگ اژول و آلالوان دشت  
 \* ترجمه: نه هنوز گیتی بود و نه کوشن و دشت که تخم عاشقی می‌کشتم، تخم عشق را ما به این زمین  
 آوردیم و به گل و لاله‌های دشت ما رنگ بخشیدیم (همان جا).

اویان بدیلله وات از خویشه بورر / ورنه ژین فکر و ژین اندیشه بورر  
 نام اهنامه داری کیشه داری / از آن کیش کوی رین کیشه بورر  
 \* ترجمه: حق به دل گفت از خود بگذر و گرنه از این فکر و اندیشه صرف نظر کن. اگر عشق ناد من  
 داری دارای کیشی و از آن کیش خود که غیر از این کیش است بگذر (همان: ۱۲۷-۱۲۸).

اما در کوی آی از خویشه بورر / هان پس او کن گهان و پشه بورر  
 ار اژ اهنامه داران کیشه داری / ازین آینه و این کیشه بورر  
 \* ترجمه: به کوی ما آی و از خود بگذر. هان! این جهان را پس افکن و پیش بیا. اگر کیش عاشقان داری  
 از این آیین و کیش درگذر (همان: ۱۲۸).

سحرگاهان کدیلیم تاوه گیری / چو آهم هفت چرخ آلاوه گیری

۱. «کوشن» به معنی کشت‌گاه یک آبادی است و در آذربایجان، اگر دو روستا دارای کشت‌گاه به هم پیوسته باشند به آن‌ها هم کوشن می‌گویند (ذکا، ۱۳۹۸: ۳۰۱). این واژه در زبان امروز مردم تبریز نیز به معنی دشت و صحرا استفاده می‌شود. در برخی فهلویات دیگر هم این واژه دیده می‌شود، مثلاً در این ابیات از شیخ صفی‌الدین اردبیلی:  
 همان هوی همان هوی همان هوی / همان کوشن همان دشت همان کوی  
 آرواجم اویان تنها چو من بورر / بهر شهری شرم هی‌های و هی هوی  
 \* ترجمه: همان خداست و همان کوشن و دشت و کوی. من می‌گویم که چه می‌شد که حق مخصوص من می‌بود،  
 حال آن‌که به هر شهری رفتم پر از های و هوی اوست (ادیب طوسی، ۱۳۳۴: ۴۶۳).

چمدیلیم آذرین آهسی و راهسی      دوژ از تاو دیلمم تاوه گیری  
\* ترجمه: سحرگاهان که دلم می‌سوزد از آهم هفت چرخ آلو می‌گیرد. از دلم آتشین آهی برمی‌آید که  
دود آن از شرار دلم سوزندگی پیدا می‌کند (همان‌جا).

آنک وی ساو سامانی ازین اتر      آنک وی دیل ودی مانی ازین اتر  
آنک پیش ناد وارود شود رو      میشه بنگشته لاوانی از این اتر  
\* ترجمه بیت اول: آنک از این انس، بی‌سر و سامان و بی‌جان و دلی (همان: ۱۲۸-۱۲۹).

ادیب طوسی بیت دوم را نامفهوم دانسته و این‌گونه ترجمه کرده است: «آنک در شب و روز  
پیش باروی ناد و بیش نکشته سرگردانی» و به نشانه ابهام، علامت سؤال در برابر ترجمه نهاده  
است (همان: ۱۲۹). اما سپس در یادداشت‌های مقاله، با ذکر این نکته که به احتمال «لاوان»  
به معنی اطراف و کناره و «میشه» مخفف همیشه باشد، بیت را دوباره به این صورت معنی  
کرده است: «آنک پیش باروی ناد در شب و روز به اطراف این کشته‌ای» (همان: ۱۳۶-۱۳۷).

دیله اویان چو من سامانه بگزت      چو من بوم و بر و دامانه بگزت  
به جز اویان نوینم بین بر و بوم      بر و بوم همه اویانه بگزت  
\* ترجمه: حق به دل من سامان گزید و بر و بوم وجودم را فرا گرفت. کسی به جز حق در این بر و بوم  
نمی‌بینم. همه بر و بوم مرا حق گرفته است (همان: ۱۲۹).

سحرگاهان که چشمم آوه گیری      گه‌هان از آوه چشمم لاوه گیری  
امتد خوناه از چشمان برآرم      که گیتی سربه سر خوناه گیری  
\* ترجمه: بامدادان که می‌گیریم از آب چشمم جهان را سیل می‌گیرد. آن قدر خونابه از چشمم فرو  
می‌ریزد که سراسر جهان پر از خونابه می‌شود (همان‌جا).

خور اوزردی شوی به کوشن ومیر      که دام انلداتی از رای نجیر  
ناگهان ها کتم به دام خویان      دام و نجیر ومیرم بشر اژویر  
\* ترجمه: خورشید در کوشن و دشت رو به زردی می‌رفت که من برای شکار دام افکندم. ناگهان به دام

حق درافتادم و دام و نخجیر<sup>۱</sup> و دستم از یاد رفت (همان: ۱۳۰).  
مرده دیلم چو او یان نوه بشنیر      به بو جویان دیلم به بر وژییر  
هرکه ژیونده بو به بو چو او یان      نمیری تا کویران و نیو پییر  
\* ترجمه: دلِ مرده‌ام چون نوای حق شنید، همه جا جویان او شد. هر که زنده به عشق شد از آن حق  
است و تا جهان ویران نشده است نمیرد (همان).

#### ۵. ماما عصمت اسپستی

نامش تاج‌النسا ماما عصمت بود. وی از خاندان بابا فقیه احمد اسپستی است (دولت‌آبادی،  
۱۳۷۷: ۵۵۴). در روضات الجنان، بی‌تی به زبان آذری از وی نقل شده است:

هنو مستی هنو مستی هنو مست      هنووش باده ای بو آبی از دست  
من به مستی خطایی بامر از دست      زوان تاوان دهان بیروان وست  
(کربلایی، ۱۳۸۳: ۵۴/۱)

از ماما عصمت اسپستی، غیر از این دو بی‌تی، جمله‌ای نیز به این زبان در روضات الجنان  
در شأن نزول این دو بی‌تی نقل شده است:

حضرت ماما را برزگری بوده که به امر زراعت ایشان، قیام و اقدام می‌نموده. نوبه‌ای تخم  
به زمین می‌پاشیده. حضرت ماما حاضر بوده‌اند. فرموده‌اند که این تخم را خوب  
نمی‌پاشی. آن بخت برگشته را بر زبان جاری شده که شما عورتانید. از کار و بار زراعت  
چه خبر دارید؟ به حال خود باشید. حضرت ماما را جلالیت غالب گشته، فرموده‌اند که  
«چکستانی می‌پسندیم»، یعنی ای به ناگاه مرده! نمی‌پسندی مرا؟ همان لحظه در آن جا  
برزگر وفات کرده. بعد از آن که وی را برگرفته‌اند و دفن کرده، حضرت ماما به منزل او به  
رسم تعزیت فرموده‌اند. این شعر را که به زبان راژی است و مردم آن را شهری می‌گویند  
خوانده‌اند (همان: ۵۰/۲).

#### ۶. حاج امین‌الدین بله تبریزی

به روایت سفینه تبریز، وی هم استاد ابوالمجد، جامع سفینه تبریز و هم استاد شیخ محمود  
شبستری بوده است. مجموعه افادات وی که تقریرات صاحب سفینه است، اطلاعات

۱. در ترجمه ادیب طوسی، «نخجیر» ذکر شده بود.

بسیاری درباره مسائل شعری عصر به دست می‌دهد. در معرفی رساله شماره ۱۲۴ با عنوان «امالی امین‌الدین (فوائد/ اللطائف اللئالی)» آمده است:

امین‌الدین در این امالی به نکته‌های مهم تاریخی و ادبی و عرفانی پرداخته است. تعدادی از فهلوی‌گویان را نام می‌برد و ابیات و قطعات - گاه ده بیتی - فهلوی را می‌آورد. در شرح تاریخی واژه «فهلوی»، «شروینان»، «اورامنان»، «شبستان»، «سرو وکیل» نکاتی گفته و از ماجرای ملاقات و جلسه سماع خاقانی و اثیرالدین اخسیکتی، مذاکرات خواجه نصیر با خواجه کریم‌الدین کیشی و نیز ماجراهایی از زندگی فخر رازی که در هیچ تاریخی بازگو نشده، ملاقات رازی با فقیه زاهد تبریزی و سخنی از فقیه به فهلوی در پاسخ پرسش رازی درباره مسئله حدوث و قدم سخن رفته است. تاریخ کتابت: یکشنبه ۲ ذی‌الحجه ۷۲۲هـ (حائری، ۱۳۸۱: هفده).

در رساله حاج امین‌الدین بله تبریزی ابیاتی به فهلوی ثبت شده که نمونه‌های مربوط به حوزه جغرافیایی تبریز نقل می‌شوند:

#### زبان تبریزی

دچان چو چرخ نکویت مو ایر رهشه مهر دورش	چوش د کارده شکویب <sup>۱</sup> ولول ودارد سریوه
بری بقهر اره میر دون جو پور زون و هنرمند	پروکری آنزونون منی که آن هزیوه
اکثر بحت ورامرو کی چرخ هانز موبتی	ژژور منشی چوبخت اهون قدریوه
نه چرخ اسه ثبوتی <sup>۲</sup> نه روژو ورو فوتی	ژوم چو واش خللیوه ژمم حو بورضی ریوه

(صادقی، ۱۳۷۹: ۱۵)

#### اورامنان<sup>۳</sup>

بله چه سوری انوته دیر وانسی انسان<sup>۴</sup> وورده کور بچ<sup>۴</sup> دشوار زاهان  
(همان‌جا)

۱. در اصل فهلوی، بدون نقطه و به این صورت آمده است: «حوس د کارده سکوب».

۲. در اصل فهلوی به این صورت آمده است: «نه حرح اسه سوبی».

۳. اورامنان پسوند نسبت است و از زبان‌های مربوط به مناطق مرکزی و منسوب به اورامان کردستان است (صادقی، ۱۳۹۰: ۱۴۲).

۴. در اصل فهلوی به این صورت آمده است: «ورده کور بچ».

به چونان تجرنی<sup>۱</sup> منده اهر و  
منر بکرتنه چویان در و دشت  
اج ول رنک واج و انوشه بو  
نه او شله وزی نه خوردمی شو  
(همان جا)

بنندم والو با دل برنجیر  
زانک واری نادانش نشانست  
دمهراج ناره بهررت اج ویر  
مرز او ی مرزوانان هیز او ی هیز  
(همان جا)

صادقی معتقد است که بعضی از این ابیات، به احتمال، از حاج امین‌الدین بله است و بعضی‌ها، به ویژه ابیات منسوب به زبان تبریزی، هم معنایشان نامشخص است و هم مؤلفشان ناشناخته است (نک. همان: ۱۶). وی با استناد به واژه «بله» در بیت پنجم احتمال می‌دهد که این بیت از حاج امین‌الدین بله باشد و پیشنهادش برای معنای مصرع اول بیت پنجم چنین است: «بله چه سودی که تو آنجا دیر مانی». همچنین طبق گفته صادق، در بقیه ابیات، به غیر از بعضی کلمات آشنا در زبان فارسی ادبی، معنی کلیت ابیات نامفهوم است (همان جا).

#### ۷. عبدالرحیم خلوتی تبریزی

خلوتی مرید و شاگرد مولانا محمد مغربی بود. در رساله شصت و چهارم از مجموعه‌ای شامل ۷۱ رساله در تفسیر و منطق و فقه و ریاضی، متعلق به سید محمد صادق طباطبایی، یک فهلوی به نقل از شیخ عبدالرحیم تبریزی آمده است:

شونه ژین پاسه بومنده نه ژان پاس  
وامنش واته شروینا ته جو بی  
نرمه نرم آمره کیلم بنشناس  
زین حماریح و ژین جهنام و وسواس  
(صادقی، ۱۳۸۵: ۳۴)

در نسخه‌ای که در مقاله فوق معرفی شده، نام و نشانی از شیخ عبدالرحیم تبریزی دیده نمی‌شود، اما نگارندگان این مقاله به دلایلی که در ادامه ذکر می‌شود، معتقدند که وی احتمالاً همان خواجه عبدالرحیم خلوتی تبریزی بوده است:

۱. در اصل فهلوی به این صورت آمده است: «به حویان بحرئی».

۱. با توجه به این که زمان نگارش این رساله نیمه اول قرن یازدهم و سال‌های ۱۰۳۰ تا ۱۰۴۰ ق بوده، از نظر زمانی نزدیک‌ترین فرد سرشناسی که با این نام در تذکره‌ها ذکری از او رفته است، خواجه عبدالرحیم خلوتی تبریزی است.

۲. نام خطاط این مجموعه خطی، محمدعلی بن حاج محمود تبریزی ذکر شده است که از شواهد خطی مجموعه برمی‌آید که ظاهراً خطاط توانایی بوده است. با توجه به این که خواجه عبدالرحیم خلوتی تبریزی خود از خطاطان سرشناس و صاحب سبک بوده است، احتمال آشنایی محمدعلی با وی زیاد است. عبدالرحیم تبریزی «در طریق نوشتن خطوط سته سرآمد روزگار خود بوده، سند خط خطاطین آذربایجان به او می‌پیوندد. فوق‌العاده خوش و شیرین می‌نوشته است» (تربیت، ۱۳۹۱: ۲۳۱).

۳. مهم‌تر از همه این که عبدالرحیم خلوتی تبریزی از شاگردان بلافصل مغربی تبریزی بوده است. «عبدالرحیم خلوتی نخست مثل پدرش شمس‌الدین (د. ۸۱۲ق) مرید مولانا محمد مغربی بود، ولی بعد به خدمت سلطانعلی صفوی و شیخ زین‌الدین خوافی رسیده است» (همان‌جا).

با توجه به این که بخش عمده‌ای از فهلویات مربوط به تبریز از مغربی تبریزی است، احتمال این که شاگرد بلافصل او، خلوتی تبریزی، نیز اشعاری به این زبان سروده باشد کم نیست.

#### ابیات فهلوی باقی مانده در سفینه تبریز

همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، شمار زیادی فهلوی در مجموعه سفینه تبریز به ثبت رسیده است. سفینه تبریز، مجموعه‌ای خطی است که در بین سال‌های ۷۲۱ تا ۷۲۳ ق در تبریز توسط ابوالمجد تبریزی گردآوری و کتابت شده است. این کتاب از نظر فارسی و مقولات زبان‌شناسی، در میان جُنگ‌های فارسی حائز اهمیت بسیار است. ابوالمجد، به گواهی خود سفینه، فردی بسیار دانشمند بوده است. این سفینه، در مجموع، دارای ۲۰۹ رساله به زبان فارسی و عربی است و در لابه‌لای آن‌ها اشعار و فهلویاتی هم وجود دارد.

از آنجا که تحقیقات و خوانش دقیق بر مبنای ضوابط نسخه‌شناسی از سفینه تبریز هنوز به اتمام نرسیده، در مورد ابیات فهلوی باقی مانده از رساله حاج امین‌الدین بله و این‌که آیا همه این فهلویات از خود اوست یا فهلویات شعرای دیگر را بر منابر می‌خوانده است، پژوهشگران به پاسخ درخوری دست نیافته‌اند. البته در سفینه تبریز، غیر از رساله حاج امین‌الدین بله، رساله دیگری نیز با عنوان «طریق الآخرة» از شرف‌الدین عقمان، فرزند حاج امین‌الدین بله، وجود دارد که شامل ابیاتی فهلوی به زبان تبریزی نیز هست (محمدی، ۱۳۹۷: ۵۹-۷۰؛ نیز نک. صادقی، ۱۳۷۹: ۱۴-۱۷).

#### بررسی فهلویات در شعر شاعران تبریز

همان‌گونه که پیش‌تر در معرفی زبان آذری، به‌عنوان زبان فهلوی رایج در منطقه آذربایجان، ذکر شد و طبق شواهد و قراینی که از متون کهن تاریخی و ادبی برمی‌آید، زبان آذری همواره در جایگاهی فروتر نسبت به زبان فارسی دری و حتی زبان عربی در این منطقه قرار داشته است. این زبان، با توجه به سطوح کاربرد آن، به احتمال زیاد، زبانی غیررسمی بوده که در مراودات و محاورات آن روزگار رواج داشته است و به هیچ‌عنوان زبان رسمی، دیوانی و ادبی به حساب نمی‌آمده است. از این رو، این زبان بیشتر در حوزه شعر، مفاهیم غنایی و عاطفی کاربرد داشته است و لاقلاً در مباحث اجتماعی و کلان هیچ نقشی نداشته است.

اولیا چلبی، جهانگرد عثمانی، در سفری که به شهر مراغه داشته، پهلوی را زبان زنان شهر مراغه شمرده و می‌نویسد: اکثر زنان آنجا به زبان پهلوی گفت‌وگو می‌کنند (اولیا چلبی، ۱۳۱۴، ۲/۲۶۹). با عنایت به این نظر اولیا چلبی، زبان پهلوی در قرن یازدهم هجری را می‌توان زبان مراودات اجتماعی در آذربایجان، و زبان فارسی را زبان دیوانی و رسمی آن عصر تلقی نمود.

مغربی تبریزی شاعری است که بیشترین میزان آثار باقی مانده از این زبان در حوزه شعر متعلق به اوست. با غور در دیوان او، می‌توان دریافت که تمرکز شعری وی بیشتر به اندیشه‌های عرفانی بوده است. مضامین فهلویات او نیز از این معانی خارج نیست. در



۳۵ بیتی که از وی به این زبان باقی مانده، مفاهیم عرفانی بیشتری بسامد را داراست. مفاهیم موجود در فهلویات وی عبارتند از: عشق به خداوند در عهد الست، کشش عشق از طرف خداوند، عبور از حجاب جسمانی برای نیل به عشق خداوندی، گذشتن از سر جهان مادی، آتش شدید عشق، دیدن تمام و کمال معبود، خون گریستن برای معشوق، زنده شدن به عشق، وحدت وجود، وفاداری به پیمان خداوند، و رابطه قلبی با خداوند.

شاعر سرشناس دیگر که از وی دو شعر فهلوی ذکر شد، همام تبریزی است. همام را می‌توان یکی از مهم‌ترین شعرای غزل غنایی به حساب آورد که از الگوهای سبک عراقی پیروی می‌کرد. در ابیات فهلوی باقی مانده از همام، تأثیر مضامین عاشقانه شعر فارسی دری را می‌توان مشاهده نمود: استفاده از ترکیب چشم مست، ذکر عشق متقابل و کشش دوسویه، بی‌معشوق سر به بیابان نهادن و امثال این‌ها. از لحاظ صنایع و آرایه‌های ادبی، پیچیدگی و تکلفی در اشعار فهلوی دیده نمی‌شود. اکثر آن‌ها به ساده‌ترین بیانی سروده شده و عاری از پیچیدگی‌های شعر فارسی دری عصر خود هستند.

در برخی از این فهلویات، واژه‌هایی کم‌کاربرد و بعضاً نادر به چشم می‌خورد؛ «اهنام» یا «اهنامه» و نیز «ناد» از جمله این واژه‌ها هستند که در فهلویات مغربی تبریزی دیده می‌شوند. منظور از «اهنام» و «اهنامه»، «ولایت حقه» و «عشق خداوندی» است که در اشعار دیگر به زبان فهلوی آذربایجان (آذری) نیز دیده می‌شود؛ و در مواردی که مضاف‌الیه یا مفعول غیر صریح است، به صورت «چهنام» یا «چهنامه» ذکر شده است (ادیب طوسی، ۱۳۳۵: ۱۲۳). ادیب طوسی معتقد است که واژه «ناد» ویژه فهلویات مغربی و به معنی «محبوب» و «یار» به کار رفته است (همان‌جا)، حال آن‌که در سفینه تبریز نیز مفید همین معنی است: «اوایان و نادان و ناد و کیل محبوب زنان را گویند به زبان فهلوی» (ابوالمجد تبریزی، ۱۳۸۱: ۵۲۴). به گفته محمدی این واژه، کاربرد زیادی در فهلویات دارد (محمدی، ۱۳۹۷: ۶۵).

دیگر ویژگی بارز اشعار فهلوی، انتساب آن‌ها به شعرای مختلف در نقاط مختلف جغرافیای این زبان است. به نظر می‌رسد سادگی و قابل فهم بودن موضوع این فهلویات و

خوانده شدن آن‌ها در مجالس سماع باعث شده است که در حالت وجد و سرور، توجه چندانی به گوینده اشعار نشود (تفضلی، ۱۳۷۶: ۱۱۹-۱۲۰).

از مشهورترین نمونه‌های فهلویات آذربایجان، بیت زیر از همام است:

وهار و ول وه جانان دیم خوش بی      اوی یاران مه ول با مه وهاران

(همام تبریزی، ۱۳۹۴: ۱۳۴)

مصرع دوم این بیت، با اندک تفاوتی، در دیوان عبدالمجید تبریزی نیز مشاهده می‌شود که پیش‌تر نقل شد. نمونه دیگر، یک دوبیتی است که، با اندکی تفاوت، در رباعیات باباطاهر همدانی و شمس مغربی مشاهده می‌شود:

به صحرا بنگرم صحرا ته وینم      به دریا بنگرم دریا ته وینم

به هر جا بنگرم کوه و در و دشت      نشان از قامت رعنا ته وینم

(باباطاهر، ۱۳۵۵: ۱۷)

ار به دریا رسم دریا ته وینم      ور به صحرا رسم صحرا ته وینم

به جز تو هیچ کنجی نی به گیتی      از آن هریا رسم هریا ته وینم

(ادیب طوسی، ۱۳۳۵: ۱۲۶)

### نتیجه‌گیری

بررسی نمونه‌های باقی مانده از زبان پهلوی آذربایجان و اطراف آن، راه را برای شناخت بیشتر پژوهشگران با ویژگی‌های آن گشوده است. این پژوهش‌ها هم به کشف بیشتر ویژگی‌های صرفی، نحوی و واژگانی انجامیده و هم محتوای مکتوبات باقی مانده از آن زبان را مشخص کرده است.

از سوی دیگر، از آن‌جا که تعدادی از نمونه‌های باقی مانده از این زبان معنای مشخص و جامعی ندارند، بررسی نمونه‌های نزدیکتر به زبان فارسی معیار امروز می‌تواند در گشایش امر و به شناخت بیشتر موارد مبهم کمک کند.

بر اساس پژوهش‌های انجام یافته درباره زبان آذری، هنوز دامنه زمانی و مکانی این زبان نامشخص است و نمی‌توان ابتدایی برای گسترش آن در منطقه آذربایجان تعیین نمود. تعیین

چنین دامنه‌ای تقریباً ناممکن می‌نماید، زیرا بعید به نظر می‌رسد که نمونه‌های قدیم‌تری از آن به دست آید. به‌علاوه، تأیید وجود این زبان، با توجه به نمونه‌های موجود آن، به هیچ عنوان نافی حضور تاریخی و گسترده‌ی زبان امروزی مردم آذربایجان، یعنی ترکی آذربایجانی، نیست و از آن‌جا که آغاز زبان منطقه فعلاً بر محققان ناشناخته است، هیچ نظری در مورد تقدم زبانی بر زبان دیگر در این منطقه نمی‌توان داد و باید فارغ از اصالت دادن به این یا آن زبان، کارهای پژوهشی را پیش برد.

### منابع

- ابن ندیم، محمد بن اسحق (۱۳۴۶). الفهرست. ترجمه‌ی رضا تجدد. تهران: ابن سینا.
- ابوالمجد محمد بن مسعود تبریزی (۱۳۸۱). سفینه تبریز. چاپ عکسی از روی نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی مجلس شورای اسلامی. با مقدمه‌های عبدالحسین حائری و نصرالله پورجوادی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ادیب طوسی، محمدامین (۱۳۳۴). «فهلویات آذری در قرن هشتم و نهم». نشریه‌ی زبان و ادب فارسی. ش ۳۵: ۴۶۰-۴۸۲.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۳۵). «فهلویات مغربی تبریزی». نشریه‌ی زبان و ادب فارسی. ش ۳۸: ۱۲۱-۱۳۷.
- افشار، ایرج [به کوشش] (۱۳۹۷). زبان فارسی در آذربایجان، ج ۲. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار با همکاری انتشارات سخن.
- اولیا چلبی، محمد بن درویش (۱۳۱۴). اولیا چلبی سیاحتنامه‌سی. استانبول: اقدام مطبعه‌سی.
- باباطاهر (۱۳۵۵). دیوان. به تصحیح وحید دستگردی. تهران: چاپخانه‌ی سپهر.
- تربیت، محمدعلی (۱۳۹۱). دانشمندان آذربایجان. به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد. تبریز: اختر.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۸۶۶م). فتوح البلدان. به کوشش دخویه. لیدن.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۶). فهلویات. ترجمه‌ی فریبا شکوهی. نامه‌ی فرهنگستان، ش ۲۹: ۱۱۹-۱۳۰.
- حائری، عبدالحسین. مقدمه. ابوالمجد محمد بن مسعود تبریزی.
- خوارزمی، محمد بن احمد (۱۳۶۲). مفاتیح العلوم. ترجمه‌ی حسین خدیوچم. تهران: علمی و فرهنگی.
- دولت آبادی، عزیز (۱۳۷۷). سخنوران آذربایجان. تبریز: ستوده.

- ذکا، یحیی، (۱۳۶۹). «آذری». در: دایرة المعارف بزرگ اسلامی. زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۱. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۸). واژگان آذری و فارسی در زبان مردم تبریز. به کوشش و تصحیح ایران عبدی، زیر نظر و با مقدمه ژاله آموزگار. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- شکوهی، فریبا (۱۳۹۶). «فهلویات». دانشنامه زبان و ادب فارسی. ج ۵. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۵۷). تکوین زبان فارسی. تهران: دانشگاه آزاد ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۹). «چند شعر به زبان کرجی، تبریزی و غیره». مجله زبان شناسی، ش ۳۰ [پاییز و زمستان]: ۱۴-۱۷.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵). «چند فهلوی». مجله زبان شناسی. ش ۴۱ و ۴۲: ۳۳-۵۶.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰). «وزن فهلویات». در: وزن شعر فارسی از دیروز تا امروز. به کوشش امید طبیبزاده. تهران: هرمس.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۹). «یک معنی ناشناخته کلمه پهلوی در زبان فارسی». فرهنگ نویسی (ویژه نامه نامه فرهنگستان)، ش ۳ [بهمن]: ۲-۳۲.
- عبدالمجید تبریزی (۱۳۹۹). دیوان. به تصحیح علیرضا قوجه زاده. تبریز: آیدین.
- قوجه زاده، علیرضا (۱۳۹۷). «میراث ادبی عبدالمجید تبریزی». نشریه زبان و ادب فارسی دانشگاه تبریز. ش ۲۳۸ [پاییز و زمستان]: ۱۹۹-۲۲۷.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۹). تعلیقات عبدالمجید تبریزی.
- کجج تبریزی، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۵). دیوان. به تصحیح مسعود راستی پور و احسان پورابریشم. تهران: میراث مکتوب با همکاری مؤسسه فرهنگی هنری صفای امید و مؤسسه تحقیقات علوم اسلامی و انسانی دانشگاه تبریز.
- کربلایی، حافظ حسین (۱۳۸۳). روضات الجنان و جنات الجنان. به تصحیح جعفر سلطان القرایی. تبریز: ستوده.
- کسروی، احمد (۱۳۹۰). آذری یا زبان باستان آذربایجان. تهران: هزار.
- محمدی، میثم (۱۳۹۷). دو فهلوی از سفینه تبریز. نشریه زبان ها و گویش های ایرانی (ویژه نامه نامه فرهنگستان)، ش ۹: ۵۹-۷۰.
- مراغی، عبدالقادر (۱۳۶۶). جامع الالحان. به تصحیح تقی بینش، ج ۲. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین (۱۳۳۸). التنبیه و الاشراف. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.

- همام تبریزی (۱۳۹۴). دیوان. به تصحیح رشید عیوضی. تهران: آثار.

- هنینگ، والتر (۱۳۷۴). «زبان کهن آذربایجان»، ترجمه بهمن سرکاراتی. نامه فرهنگستان، ش ۱: ۷۲-۵۱.

- یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابوعبدالله (۱۹۵۵م). معجم البلدان. بیروت: دار صادر.

- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۳۵۶). البلدان. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

